

فیلم‌سازی یک **هنر** و **صنعت** است.

درباره پر فروش‌ترین فیلم هفته



انیمیشن ابرذهن این هفته هم توانست مانند هفته گذشته صدر جدول فروش را به خود اختصاص دهد. داستان این فیلم بسیار کلیشه‌ای است؛ داستان دو برادر که یکی در میان انسان‌های خوب و دیگری در میان انسان‌های بد جامعه بزرگ می‌شوند، هر یک گرفتار سرنوشت متفاوتی می‌شوند. اما نویسندگان و کارگردان فیلم توانستند با ایجاد صحنه‌های مهیج و شخصیت‌پردازی بسیار خوب نظر بسیاری از مخاطبان سینمای جهان را به خود مشغول کنند. هر چند حضور شخصیت‌های بسیار مطرح سینمای هالیوود در صدایشگی این فیلم در این اقبال جهانی بی‌تأثیر نبوده است. بازیگرانی مانند برد پیت و تینا فی و همچنین کم‌دین معروف سینمای هالیوود ویل فرال، ولی با این وجود باید پذیرفت که این فیلم جزء بهترین فیلم‌هایی است که تاکنون در

سال ۲۰۱۰ میلادی به اکران سینماهای جهان درآمده است. تونی اسکات کارگردان معروف و صاحب سبک سینما که کارهای بزرگی همچون «انتقام»، «مانس حقیقی» و «طرفدار» را در پرورده کاری خود دارد این بار با فیلم جدید خود به‌نام «غیر قابل مهار» به پرده سینماهای جهان بازگشته است، اما با وجود استفاده از ستاره‌هایی همچون دنزل واشنگتن و کریس پن و حتی روزاریو داوسون و با وجود تبلیغات بسیار گسترده قبل از اکران نتوانست در هفته اول اکران از پس فیلم ابرذهن برآید و جایگاهی بهتر از جایگاه دوم در جدول فروش پیدا نکرد. «سر وقت» یک کمدی بسیار دلنشین با حضور دو بازیگر پرتعداد و جذاب سینمای جهان است؛ رابرت داونی جونیور و زاک گلفینکیاس. این فیلم که در هفته گذشته در رتبه دوم جدول فروش قرار داشت این هفته با یک پله سقوط جای خود را به فیلم تونی اسکات داد و در رتبه سوم این هفته قرار گرفت.

فیلم علمی – تخیلی «خط افق» که با هزینه بسیار بالا و جلوه‌های ویژه بسیار عالی ساخته شده است مانند بسیاری دیگر از فیلم‌هایی از این قبیل به خطر موجودات فضایی و احتمال از بین رفتن زمین و ساکنان آن پرداخته است. این فیلم در اولین هفته فروش خود توانست جایگاه چهارم جدول فروش را به خود اختصاص دهد و شاید بتوان از علت‌های این موضوع به نبودن چهره‌های شناخته‌شده سینما در این فیلم اشاره کرد. «صبح افتخار» یک فیلم کمدی است که در آن چهره‌های بسیار سرشناس سینما را می‌توان یافت؛ ستاره‌هایی همچون هریسون فورد و دایان کیتون. این فیلم در کنار صحنه‌های کمدی خود از صحنه‌های بسیار دراماتیکی که توسط این دو بازیگر بسیار توانا خلق شده نیز بهره می‌برد تا بتواند در کنار سوز بسیار جالب این فیلم از جذابیت بازی‌های بسیار دلچسب هم بهره کافی را ببرد. هر چند در این آخر هفته و در اولین هفته فروش این فیلم جایگاهی بهتر از جایگاه پنجمی به‌دست نیاورد. زنان سیاهپوست امریکا همواره نسبت به سفیدپوستان با مشکلات بیشتری دست به گریبان بوده‌اند. این بار تیلور پری با شخصیت‌پردازی بسیار هوشمندانه و دقیق از سه زن سیاهپوست آمریکایی در فیلم «برای دختران رنگی» از مسائل و مشکلات آن سخن گفته است؛ مشکلات و مسائلی که شاید به نوعی تنها گریبانگیر زنان سیاهپوست آمریکایی باشد. در آخر هفته گذشته این فیلم درام بسیار زیبا در رتبه ششم قرار گرفت و سه رده در جدول فروش سقوط کرد. فیلم سینمایی «فرمز» که هفته گذشته در رتبه چهارم جدول فروش قرار داشت، این هفته با یک سقوط سه‌پله‌ای به همراه تمام ستارگان خود به رتبه هفتم جدول فروش سینمای جهان رسید. این فیلم دارای صحنه‌های اکشن بسیار جذاب و مهیج و بازی‌های بسیار قوی از چهار ستاره سینمای هالیوود یعنی مورگان فریمن که در فیلم «دختر میلیون دلاری» خوش درخشیده بود، بروس ویلیس بازیگر بسیار معروف سینمای هالیوود که در فیلم‌هایی همچون «جان‌سخت»، «عنصر پنجم»، «قصه‌های عامه‌پسند» و بسیاری دیگر از فیلم‌های بزرگ سینمای جهان نقش‌آفرینی کرده و تحسین همگان را برای خود به ارمغان آورده است و همچنین جان مالکویچ و هلن میرن است که همگی از ستاره‌های بزرگ هالیوود هستند و باعث جذابیت این فیلم اکشن شده‌اند. «حرکت‌های غیرطبیعی» فیلمی است که به گونه‌ای بسیار خاص فیلمبرداری شده بود و همین سبک مستندگونه فیلمبرداری‌اش باعث معروفیت بسیار زیاد این فیلم شد و اسمال شماره دوم از این فیلم بر پرده سینماهای جهان به اکران درآمده است. این فیلم توانست همچنان فروش قابل قبولی داشته باشد و تنها با دو رده تنزل به رتبه هشتم جدول فروش این هفته دست یابد.

هفتمین شماره از سری فیلم‌های معروف «اره» چند هفته‌ای است که به اکران سینماهای جهان درآمده است. تفاوت مهم این فیلم با شماره‌های قبلی در استفاده از تکنیک 3D در این شماره است. این فیلم ترسناک همواره جزء پر فروش‌ترین فیلم‌های این ژانر سینمایی بوده است و این بار هم فروش قابل قبولی را به همراه داشته است. در هفته گذشته شماره هفتم از سری فیلم‌های اره در رده نهم جدول فروش قرار گرفت هر چند هفته گذشته وضعیت بهتری داشت و در رده پنجم قرار داشت.

پاکستان انگیس

ابرذهن (Megamind): مگامایند خبیث اکنون تمام دشمنانش را از سر راهش برداشته است و رقیبی برای مبارزه ندارد. اما احساس می‌کند زندگی‌اش بدون مبارزه بی‌معنی شده است، بنابراین او یک رقیب جدید به نام تایتان خلق می‌کند. کارگردانی این فیلم انیمیشنی بر عهده تام مک‌کریث است و آن‌جی اچولکرافت و برت سیلمون نویسندگان فیلمنامه این فیلم هستند. در این فیلم ویل فرال، جونا هیل، تینا فی، جاستین تروکس و برد پیت به صدایشگی پرداخته‌اند. مدت این فیلم ۹۶ دقیقه و در ژانر اکشن کمدی ساخته شده است. در آخر هفته گذشته این فیلم با فروش ۲۹/۱ میلیون دلار فروش کلی خود را به ۸۸/۸ میلیون دلار رسانیده است.

غیرقابل مهار (Unstoppable): یک قطار کوبی که در حال توقف نیست و به سمت شهر حرکت می‌کند. یک مهندس به همراه دستیار خود می‌کوشند از این فاجعه جلوگیری کنند. کارگردانی این فیلم را تونی اسکات بر عهده داشته و مارک بوم کم نویسنده فیلمنامه بوده است. بازیگران اصلی این فیلم دنزل واشنگتن، کریس پن و روزاریو داوسون هستند. این فیلم درام اکشن در اولین هفته اکران خود توانست مبلغ ۲۲/۷ میلیون دلار در امریکا فروش داشته باشد.

سر وقت (Due Date): پتر هیمان مردی احساسی است که قرار است پدر شود و در راه رسیدن به موقع برای تولد فرزندش مجبور می‌شود با یک عشق بازیگری به نام آلیا ترمبلی مسافر شود. تاد فلیپس کارگردان این فیلم است. آلن آرکوهن و آلن فردلند نویسندگان فیلمنامه این فیلم هستند. رابرت دنی جونیور به همراه زاک گلفینکیاس و میشل مانگان بازیگران اصلی این فیلم هستند. مدت این فیلم کمدی ۱۰۰ دقیقه است و در آخر هفته گذشته این فیلم با فروش معادل ۱۵/۴ میلیون دلار فروش کلی خود را به مبلغ ۵۸/۹ میلیون دلار رساند.

خط افق (Skyline): یک نور بسیار قوی در بالای شهر لس‌آنجلس نمایان می‌شود و مردم را به داخل خود فرو می‌برد. این نیروی فرازمینی تهدیدی است که می‌تواند تمام ساکنان زمین را از روی زمین پاک کند. این فیلم توسط کالین و گرک استراوس کارگردانی شده است. جاشوا کوردس و لیم آدال فیلمنامه‌نویسان آن هستند. بازیگران اصلی این فیلم اریک بالفور، دونالد فایسون و اسکاتی تامپسون هستند. زمان این فیلم علمی – تخیلی ۹۲ دقیقه است و در اولین هفته فروش مبلغ ۱۱/۷ میلیون دلار فروش داشته است.

صبح افتخار (Morning Glory): یک تهیه‌کننده تازه‌کار با تلويزیونی قبول می‌کند که یک برنامه صبحگاهی را با دو مجری متضاد با هم اجرا کند. راجر میشل کارگردان این فیلم است و آلن روش مک‌کنا نویسنده‌گی فیلمنامه آن را بر عهده داشته است. بازیگران اصلی این فیلم ریچل مک آدامز، هریسون فورد و دایان کیتن هستند. مدت این فیلم کمدی درام ۱۰۲ دقیقه است و در آخر هفته گذشته ۹/۲ میلیون دلار فروش داشته است و توانسته فروش کلی خود را به مبلغ ۱۱/۸ میلیون دلار برساند.

برای دختران رنگی (For Colored Girls): زندگی، رفتارها، مشکلات روزانه چند زن سیاهپوست که به هر بخش، روبراویی و مواجه شدن یک زن با مشکلات نشان داده می‌شود در فیلم «برای دختران رنگی» به تصویر کشیده شده است. تیلور پری نویسنده‌گی و کارگردانی این فیلم را بر عهده داشته است. جنت جکسون، آنیکا نوبی زز و وبی گلدریگ بازیگران اصلی این فیلم هستند. مدت این فیلم درام نسبتاً طولانی ۱۳۴ دقیقه است و در آخر هفته گذشته ۶/۵۲ میلیون دلار فروش کلی خود را به مبلغ ۳۰/۷ میلیون دلار رسانید.

سینمای جهان

گفت‌وگو با دیوید فینچر درباره «شبکه اجتماعی»

تکنولوژی

مساله من است

◀ ترجمه: احسانه روشن

– زمانی که اعلام شد شما فیلمی را با داستانی درباره فیس‌بوک کارگردانی می‌کنید، بسیاری از مردم غافلگیر شدند. چرا شما به این داستان جذب شدید؟ چه چیزی در آن شما را مجذوب کرد؟

مردم، داستان، فضا و سرانجام مفهوم اخلاقیات و اصول قدیمی جهان تجارت در عصر اطلاعات.

– شما چگونه بین وفاداری به یک داستان واقعی و فیلمنامه‌ای که باید در آن رویکردهای دراماتیکی را نیز مدنظر داشت، تعادل برقرار کردید، خصوصاً آنکه می‌بینیم زمان اندکی از آن رویداد واقعی گذشته و این افراد هنوز زنده هستند؟

خب، فکر می‌کنم منظورتان این است که این افراد به دنیایشان و به دنیای داستان تعلق دارند. شما می‌خواهید روی یک خط قدم بردارید. اما اگر من احترام زیادی برای کار آقایان زوشربرگ و پارکر نبودم، این فیلم را نمی‌ساختم. نمی‌دانم چه کسی، چه چیزی را، چه موقع و به چه کسی گفته‌ام، اما بدون شک من به بحث‌هایی علاقه‌مند شدم که هرکسی را متقاعد می‌کند که آنها حق دارند.

شبکه اجتماعی از برخی جهات به این مساله می‌پردازد که چطور تکنولوژی روابط را تغییر می‌دهد. به نظر می‌رسد شما فیلمسازی باشید که تکنولوژی دغدغه اوست…

نه دغدغه، بلکه مساله اوست.

من شما را سه بار شخصاً دیدام و شما هر بار، یک دستسازه ایل در دست‌تان داشتید، مواقع دیگر یک آی‌پد به همراه داشتید. شما از تکنولوژی‌های نو و نتایج‌شان در فیلم‌هایتان بهره می‌گیرید اما این اولین فیلم شما با داستانی است که کاملاً به این موضوع می‌پردازد. می‌توانید کمی در این‌باره و درباره ارتباط‌تان با تکنولوژی صحبت کنید؟

به نظر من به کار نبردن ابزارهای موثر در زمینه ارتباط احقاقانه به نظر می‌رسد. من به هر طریقی که می‌توانم، نگاه می‌کنم. بهتر است در یک لحظه در سه مکان حضور داشته باشیم. فکر می‌کنم این به من کمک می‌کند تا دسترسی بیشتری به همکاران داشته باشم.

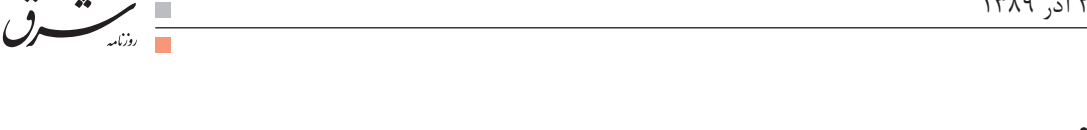
– نیویورک تایمز ادعا کرده است فیلم با سفارش شرکت فیس‌بوک ساخته و نمایش داده شده و حتی به درخواست آنها برخی تغییرات در فیلم ایجاد شده. خواهش می‌کنم درباره این مساله با ما صحبت کنید که چطور فیلم جرح و تعدیل شد؟

من هیچ تغییری با درخواست یا دستور شرکت فیس‌بوک انجام نداده‌ام، اما بازیبنی‌های قابل توجهی داشتم که به درخواست MPAA (موسسه انجمن تصاویر متحرک امریکا که فیلم‌های جدید را از این‌جنت که آیا کودکان را نتوانان اجازه دیدن آن را دارند، طبقه‌بندی می‌کند.) صورت گرفت.



سال پنجم ■ شماره ۱۱۱۹ ■ سه‌شنبه ۲ آذر ۱۳۸۹

در گفت‌وگوها و صحبت‌های فیلمسازان وطنی، مکرر می‌شنویم که «من فرزند زمانه هستم» اما بیش از آنکه این فیلمسازان را بتوان فرزند زمانه خود نامید، باید به برخی از هم‌کوس‌تازان‌شان در آن‌سوی آب‌ها اشاره کرد که چنین ویژگی برانزده آنهاست و این جامه به تن‌شان زار نمی‌زند. از این جمله دیوید فینچر است؛ فیلمسازی که در آخرین سال از دهه نخستین قرن بیست‌ویکم، فیلمی ساخته که نه از دیروز و آینده، بلکه از همین امروز سخن می‌گوید. «شبکه اجتماعی» آخرین ساخته دیوید فینچر درباره شبکه اجتماعی – اینترنتی «فیس‌بوک» است؛ شبکه‌ای که روابط اجتماعی را متحول کرده است و نوع جدیدی



از روابط اجتماعی را سامان داده است. فینچر در این فیلم داستان چگونگی شکل‌گیری این شبکه را روایت می‌کند، اینکه این نوع جدید روابط اجتماعی چگونه و چه تغییراتی در جهان پیرامونی‌مان ایجاد کرده است. با چنین داستان و مضمونی است که «شبکه اجتماعی» فیلمی است برای همه انسان‌ها؛ انسان‌های شهر نشینی که در همین قرن حاضر زندگی می‌کنند. متنی که در ادامه از نظر می‌گذرانید، ترجمه و خلاصه دو گفت‌وگو با دیوید فینچر است. ابتدا گفت‌وگوی این فیلمساز را با سایت «اسلش فیلم» می‌خوانید و سپس با «مترومیکس».



شخصیت‌های مثبت بیندم نه‌تنها به حل شدن گره‌های داستانی کمک نمی‌کرد که حتی ممکن بود موجب خسته‌کننده شدن فیلم هم شود. به هر حال در عالم واقع نیز شخصیتی به نام مارک زاک‌برگر هم با آدم‌های مثبت روبه‌رو بوده و هم با آدم‌های منفی و حذف یک دسته از این شخصیت‌ها فقط و فقط به تصنیی شدن فیلم منجر می‌شود در حالی که من دوست داشتم یک منطق معقول بر فیلمم حاکم باشد. البته باز هم می‌گویم همه این موارد بدون کوچک‌ترین تقلید و ظاهرسازی صورت پذیرفت یعنی تا حد ممکن از برخورد مقلدانه بازیگران با معادل حقیقی شخصیت‌هایشان جلوگیری می‌کردم. مثلاً ممکن بود یکی از بازیگران از من بپرسد اگر به جای اتفاقی که در فیلمنامه رخ داده، اتفاق دیگری می‌افتاد شخصیت موردنظر چه رفتاری انجام می‌داد و من هم به او می‌گفتم چند دقیقه روی ذهنیت این شخصیت متمرکز شو و سپس خودت بگو واکنش او نسبت به این قضیه چه خواهد بود.

– **با توجه به اینکه سیر شکل‌گیری فیس‌بوک را در «شبکه اجتماعی» روایت کرده‌اید، می‌خواهم بدانم واکنش خود شما در برابر این رسانه چگونه بوده است؟ آیا خودتان هم عضو این سایت هستید؟**

به هر حال آدم‌های زیادی هستند که روزانه ساعت‌ها از وقت خود را صرف فیس‌بوک می‌کنند اما به نظر من این کارها وقت تلف کردن است. این کاری است که از فرزند ۱۶ساله من هم برمی‌آید اما من بیشتر دوست دارم به جای وقت صرف کردن در محیط‌های مثل فیس‌بوک به تحقیق و بررسی درباره پروژه‌های بعدی‌ام بپردازم یا اینکه یک کتاب بخوانم.

گفت‌وگو با دیوید فینچر درباره «شبکه اجتماعی»

و در عوض باید می‌گفت در رشته ادبیات فرانسه درس می‌خواند یا مطالعه می‌کند.
■ زمانی‌که پارکر سینن با دختر همدانشگاهی‌اش صحبت می‌کند، همان طور که صحنه بین آنها تغییر می‌کند وضعیت لباس دختر چندین بار تغییر می‌کند.
■ در چندین صحنه در شعبه مرکزی فیس‌بوک در پالو آلتو، در لب تاپ زوشربرگ، عنوان اصلی فیس‌بوک The Facebook روی سایت دیده می‌شود درحالی‌که در این زمان کلمه The حذف شده و لوگوی جدید اضافه شده بود.
■ ترانه‌ای با نام صدای خشونت در باشگاه شبانه پخش می‌شود که به وسیله دنیس دولا اجرا شده است. این ترانه در سالی که داستان فیلم رخ می‌دهد، پخش نشده بود.
■ در خانه استنفورد، صحنه مشاجره بین زوشربرگ و ساورین، موها و لباس ساورین که زیر باران بوده کاملاً خیس است، ناگهان زمانی که وارد تالار می‌شود، خشک شده است.

همه آنچه می‌خواهید درباره دیوید فینچر بدانید

برخلاف سایر فیلم‌های جنایی قاتل نه‌تنها شناخته و دستگیر نمی‌شود بلکه حتی انگیزه‌ها و راز جنایت‌های او نیز بر پلیس، روزنامه‌نگاران و همچنین تماشاگر پوشیده می‌ماند. فینچر در «رودیاک» اصلاً دغدغه آشکار کردن هویت قاتل اصلی و حتی انگیزه قتل‌هایش را ندارد. فینچر به جای این، به بررسی و واکاوی روحی افرادی می‌پردازد که در پی کشف هویت او هستند و این‌گونه تماشاگر را نیز همانند کارآگاهان و روزنامه‌نگاران فیلم درجدا سردرگم، آشفته، صبی، نامید و درمانده می‌سازد. «آلر می‌خواهید فیلم سه‌معمده بسازید باید حتماً همانند داشته باشید، نمی‌توانید یک اثر رمانتیک سه‌ساعته بسازید در حالی که عمر اکثر ادواج‌های عصر ما به سه ساعت هم نمی‌رسد.»
«ماجرای عجیب پنجاهمین باتن» را دوست نداشتم. نوولای اسکات فیتز جرالد که فیلم بر اساس او ساخته شده بود طنز سیاهی بود به سبک کارهای مارک تاینن با یک چاشنی گروتسک. اما فینچر به دلیلی نامعلوم ترجیح داده بود مضمون اصلی فیلمش نمایش یک تراژدی عشقی ناگزیر بود. ایدشش بر مورد تغییر ماهیت داستان را نپسندیدم و فیلم را کامل ندیدم. من منتظم نسخه کیفیت خوب «شبکه اجتماعی» را به بینم، فیلم آخر فینچر نقد‌های مثبت زیادی داشته و امتیاز فیلم در سایت آی‌آمدی‌بی و فروش قابل قبولی نشان از استقبال عام مردم از فیلم دارد. ظاهراً در این فیلم هم با دغدغه اکثر کارهای او سر اندک‌اندک داشت مقام خود را به عنوان یک مولف و غیرمنتظره. «می‌گویند برای ثبت یک صحنه یک میلیون شیوه وجود دارد اما من معتقدم فقط دو شیوه وجود دارد: شیوه درست و شیوه غلط.»
«اتاق امن» با داستانی ساده و پیش‌پاافتاده که هیچ نکته خاصی نه در روایت و نه در شخصیت‌پردازی داشت و نمونه‌اش به کرات در قالب بی‌موی‌های دهه ۵۰ و ۶۰ ساخته شده بود ظاهراً تنها محملی بود برای ماجراجویی‌های تکنیکی فینچر. حرکات متدین و بی تیتل دوربین برخلاف «هفت» و «باشگاه مشت‌زنی» اصلاً در خدمت قصه نبود و دوربین هر‌زهر‌گرد همچون موجودی تسخیرشده و خارج از کنترل فیلمبردار و کارگردان به هر سوراخ سهمیه‌ای سرک می‌کشید. «اتاق امن» فیلمی نامیده‌کننده و نگران‌کننده از کارگردانی بود که به یمن ساخته‌های پیشینش اندک‌اندک داشت مقام خود را به عنوان یک مولف تثبیت می‌کرد. «فقط دچار بی‌خوابی هستی نه کاملاً خوابی نه کاملاً بیدار.»
«رودیاک» مانند «هفت» یک تریلر جنایی متفاوت بود البته به سبک و سیاقی دیگر. در «رودیاک» با

همیشه انتخاب اولین سکانس فیلم کار دشواری بوده و البته هستند بسیاری از کارگردانی که توجه زیادی به این قضیه نشان نمی‌دهند اما به نظر من سکانس افتتاحیه هر اثری باید کاری کند که مخاطب لحظه‌ای از فیلم را هم از دست ندهد. دقیقاً مثل ادبیاتی است که شما در اولین برخوردتان با یک غریبه از آن استفاده می‌کنید. کافی است کمی بی‌ادبانه رفتار کنید تا تمام برخوردهای بعدی‌تان هم تحت‌تأثیر قرار گیرد. در ابتدای فیلم یکسری مکالمه می‌شنویم آن هم دقیقاً درست در جایی که لوگوی کمپانی کلمبیا پیکچرز نمایش داده می‌شود. این مکالمات از یک طرف باعث می‌شوند مخاطب با شخصیت اصلی داستان آشنا شود و از طرف دیگر باعث می‌شوند آنچه در این مکالمات ردویدل شده، به‌عنوان کلیدی برای حل س‌وال‌ات مطرح‌شده در فیلم، تا انتهای فیلم در خاطر مخاطب باقی بماند. به تجربه هم ثابت شده در سکانس‌هایی که تصویری وجود ندارد و فقط صدا می‌شنویم مخاطبان با دقت بیشتری به فیلم توجه می‌کنند چون این احساس به آنها دست داده که ممکن است عدم‌توجه به این مکالمات به از دست دادن جریان کلی فیلم منجر شود.

– **برای ایفای نقش صحیح بازیگران چگونه به آنها کمک کردید؟ آیا از آنها خواستید درباره معادل حقیقی شخصیت‌ها تحقیق کنند و سپس با شناخت دقیق هر یک از کاراکترها به ایفای نقش بپردازند یا اینکه صرفاً خواستید مطابق سناریویی که در دست دارید، عمل کنند؟**

در این زمینه محدودیتی وجود نداشت و به نظر من اصلاً هم نباید وجود داشته باشد. باید بازیگر را آزاد گذاشت تا هم به خوبی با فیلمنامه ارتباط برقرار کرده و هم بتواند درباره شخصیتی که برای بازی در آن انتخاب شده، تحقیق کند. البته در مسیر ایجاد این شناخت تا جایی که توانستم به آنها کمک کردم و اصلاً هم این طور نبود که از آنها بخواهم دقیقاً مطابق با نظر من رفتار کنند، چراکه به هر حال بازیگری که شب و روز با یک نقش درگیر است شاید بهتر بتواند درباره ویژگی‌های درونی– بیرونی نقش به قطعیت برسد و در این میان وظیفه کارگردان صرفاً مراقبت از اوست تا در مسیر اشتباه قرار نگیرد.
– **آیا می‌توانید بگویید منظور‌تان از مسیر اشتباه چیست؟**

مثلاً اصلاً دلم نمی‌خواست «جسی آیزنبرگ»

در مهمانی سال ۲۰۰۳، دیجی از یک نرم‌افزار ترکیب صدا به نام س‌راتو اسکرج استفاده می‌کند که تا مه ۲۰۰۴ منتشر نشده بود.
وقتی مارک آدرس‌های پست الکترونیک را تایپ می‌کند تا به افراد درباره Facemash اطلاع دهد، به چند نفر در @harvard.edu نامه می‌فرستد، درحالی‌که در زمان داستان، آدرس‌های ایمیل دانشجویان کارشناسی، به شکل نامه‌های کاربری در @fas.harvard.edu بوده است.
وقتی بطری‌های مشربی را که مارک به طرف دوست‌دختر پارکر سین پرتاب می‌کند، می‌شکند، هیچ مایعی در آنها وجود ندارد.
■ اشتباهی که شخصیت‌ها انجام داده‌اند و شاید تعمداً از طرف فیلمساز صورت گرفته است: شخصیت انگلیسی فیلم آقای کنرابت ادعا می‌کند دخترش در دانشگاه کمبریج در انگلستان در رشته ادبیات فرانسه تحصیل می‌کند، در حالی که «تحصیل می‌کند» یک اصطلاح آمریکایی است

«هدف فیلم سرگرم کردن نیست، ترساندن و تحت تأثیر قرار دادن است. بعد از اینکه «آره‌آره‌های کوسه» را دیدم دیگر دوست نداشتم برای شنا به دریا بروم.»
و تلاقی ادبیات و سینما معمولاً آثار ادبی یک سر و گردن بالاتر از اجرای سینمایی‌شان هستند. «باشگاه مشت‌زنی» از موارد استثنایی است که در آن فینچر موفق شده از یک کتاب خوب یک شاهکار خلق کند. تبدیل روایت ذهنی کتاب به روایتی بصری و سینمایی کار دشواری بوده که فینچر با استادی از پس آن برآمده. شروع فیلم با رنگ‌های غالب سبز و آبی است؛ حرکت از داخل بافت‌های مغز شروع می‌شود و همین طور در داخل پیچیدگی‌های سر انسان ادامه می‌یابد تا بالاخره دوربین از دهان یک نفر – که لوله اسلحه در آن قرار گرفته است– بیرون می‌آید. در جهان «باشگاه مشت‌زنی» تیلیسم و انارشیسیم دست

بود. این‌بار هم فینچر تماشاگری را که با پیش‌فرض به تماشای فیلمش آمده بود غافلگیر کرد. او چیزی فراتر از یک تریلر خشن با پایان غیرمنتظره ساخته بود. در «هفت» آشکار شدن هویت قاتل یا انگیزه اصلی جنایت‌اش باعث غافلگیری مخاطب نمی‌شد. در حقیقت دلیل اصلی غافلگیری تماشاگران این بود که برای نخستین‌بار در یک فیلم هالیوودی این قاتل بود که پلیس را شکست می‌داد. پیروزی او در راه رسیدن به هدفش– انجام هفت قتل بر اسف هفت گناه کبیره– که با مرگش به جرم گناه سادات تکمیل می‌شود. فیلم بعدی او «بازی» کاری بسیار معمولی بود؛ فیلمی که خیلی راحت می‌شود فراموش کرد. تفاوت «هفت» با «بازی» در پرداخت جزئیات بود. ساختار صری و فیلمنامه «بازی» فاقد ریزه‌کاری‌های «هفت» بود و با دانستن پایان غافلگیر کننده فیلم تماشای مجدد آن دیگر لطفی نداشت.

دیوید فینچر در جشنواره فیلم کن ۲۰۰۹

دیوید فینچر و همکاران در جلسه پرسش و پاسخ فیلم «شبکه اجتماعی»."/>